



حضرت امام هم به همین نکته اشاره کرده و می نویسد:

«نعم، الأقوی فی أجزاء الكلب أيضا- نحو جلدھما و شعرھما- جواز الانتفاع بل جواز البيع للانتفاع المحلل، للأصل، و عموم حلیة البيع و الوفاء بالعقود، و جملة من الروایات الواردة فی الخنزیر ممّا يمكن إلغاء الخصویة و إسراء الحكم إلى أخیه، ضرورة أنّ المانع لو كان، هو النجاسة العینیة، أو هی مع كونه میتة»^۱

برخی از بزرگان در این باره نوشته اند:

«موضوع النصوص هو الكلب و الخنزیر، ففي كل مورد يحكم بعدم جواز البيع لا بد و ان یحرز صدق احد هذین العنوانین و الا فلا وجه للحكم به، و لا ریب فی عدم صدق عنوان الكلب و الخنزیر علی اجزائھما، و علیه فلا مورد لاستفادة حرمة بیعھا من النصوص المتقدمة.

و دعوی ان المستفاد منها فساد بیع كل جزء من اجزائھما، اذ لو كان بیع بعض اجزائھما جائزاً لما كان وجه لكون تمام الثمن سحتا، كما عن بعض المحققین، مندفعة بان المستفاد من النصوص فساد بیع كل جزء من اجزائھما حتی الاجزاء التي لا تحلھا الحياة الا ما یكون تبعاً فی البيع و لا یقع جزء من الثمن فی مقابله.

و لكن ذلك فی صورة الانضمام و صدق عنوان الكلب و الخنزیر لا فی صورة الافتراق، اللهم الا ان یدعی العلم بعدم دخل خصوصية الانضمام فی هذا الحكم، و بعبارة اخرى: بعد ما لا ریب فی صدق عنوان الكلب و الخنزیر علی المیتة منھما و لو بالمسامحة العرفیة، و دلالة تلك النصوص علی حرمة بیعھا، دعوی العلم بعدم دخل خصوصية الاتصال فی الحكم و كون تمام الموضوع بحسب المتفاهم العرفی جسد الكلب و الخنزیر بلا دخل للاتصال فیھ، قریبة جداً، و علیه فلا یجوز بیع اجزائھما التي لا تحلھا الحياة بالتقرب المتقدم عن بعض المحققین.»^۲

توضیح:

۱. موضوع حکم، کلب و خنزیر است و بر جزء آنها این دو عنوان صدق نمی کند. پس روایات شامل آنها نمی شود.
۲. إن قلت: ادله ای که حکم را در کلب ثابت می کند، در جزء آن هم، حکم را ثابت می کند. چراکه اگر برخی از اجزاء سگ بیعشان جایز بود، امکان نداشت که همه ثمن را سحت نامید چراکه جزء ثمن تقابل همان جزء جایز البيع قرار می گیرد و بیعش صحیح است.
۳. قلت: از روایات معلوم میشد که همه اجزاء (به جز آنها که ثمن در مقابل آنها قرار نمی گیرد و تابع ثمن است) بیعشان حرام است اما این حرمت در صورتی است که به هم متصل باشند و به همه آنها بتوان عنوان سگ را بار نمود.

۱. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)؛ ج ۱، ص: ۱۱۳

۲. فقه الصادق عليه السلام (للروحاني)؛ ج ۱۴، ص: ۷۸



۴. اللهم الا أن يقال: ما علم داریم که اتصال اجزاء به هم - مثل وجود حیات - در این حکم شرط نیست. پس وقتی عرف میتة سگ و خوک را سگ و خوک می داند و در جسد هم اتصال را شرط نمی داند، پس هر جزء هم بیعش حرام است.

ما می گوئیم:

اینکه اتصال در اینجا شرط نیست، سخن کاملی نیست چراکه آنچه توسط شارع به ما الفاء شده است، عنوان کلب و خنزیر است. ملاک حکم شرعی، صدق این عنوان است. حال وقتی در جایی عنوان صدق نمی کند، تمسک به روایات مذکوره ممکن نیست. اما اینکه سگ مرده بیعش جایز نیست به سبب آن است که عنوان کلب بر او صدق می کند چرا که عرف در صدق عنوان کلب، حیات را دخیل نمی داند.

اللهم الا ان يقال حرمت بیع سگ میتة، به سبب حرمت بیع میتة است اما اینکه اتصال شرط است یا نه، دخیلی در مسئله ما نحن فیه ندارد چراکه بر فرض که اتصال دخیل نباشد، باز بیع اجزاء در حالی که همه کنار هم هستند (مثلا حیوان مثله شده است) حرام می شود و نه بیع یک جزء به تنهایی. پس اگر علم داریم که بیع جزء حرام است، آن علم از راه دیگری حاصل شده است و ربطی به صدق عنوان و روایات مذکوره ندارد.

حضرت امام:

حضرت امام در کتاب الطهارة بحثی را پیرامون نجاست میتة مطرح می کنند. بحث بعد از آن مطرح می شود که اجزاء میتة هم آیا نجس هستند؟ گروهی استصحاب را مطرح کرده اند و گروهی به ادله نجاست میتة تمسک کرده اند. حضرت امام می نویسند:

«فإن معروض النجاسة - بحسب نظر العرف هو أجزاء الميتة، من غير فرق في نظرهم بين الاتصال والانفصال. كما أن ما دلّ على أن الكلب رجس نجس، يفهم منه أنه بجميع أجزائه نجس، و لا يحتاج في إثبات النجاسة للأجزاء إلى التمسك بدليل آخر غيره، كما لا يحتاج في إثبات نجاستها بعد الانفصال إلى غيره. و بعبارة اخرى: أن العرف يرى أن موضوع النجاسة ذات الأجزاء؛ من غير دخالة للاتصال و الانفصال فيها، كما أن الاستقذار من الكلب على فرضه استقذار من أجزائه؛ اتصلت بالكل، أو انفصلت، و هو ممّا لا شبهة فيه.»^۱

توضیح:

۱. به نظر عرف موضوع در «الكلب نجس» اجزاء سگ است.



۲. عرف هم بین اتصال و انفصال فرق نمی گذارد.

۳. و لذا روایات می گوید همه اجزاء نجس است پس برای اثبات نجاست محتاج دلیل دیگری نیستیم.

ما می گوییم:

(۱) تفاوت این قول با آنچه قبلاً خواندیم آن است که:

در آن قول پذیرفته شده بود که حکم روی عنوان کلب رفته و بعد می خواست حکم را به اجزاء سرایت

دهد ولی در این قول از ابتدا می فرماید متفاهم عرفی آن است که حکم از ابتدا روی اجزاء رفته است.

(۲) اینکه در باب «الکلب نجس» آیا سخن امام کامل است، موکول به محل خود است اما اگر هم آن را

پذیریم می توانیم بگوییم: عرف موضوع «الکلب نجس» را، اجزاء کلب می داند ولی موضوع «الکلب

بیعه حرام» را نفس الکلب می داند.

(۳) نکته مهم آن است که باید توجه داشته که ممکن است عرف یک موضوع را وقتی در یک جمله واقع می

شود با جایی که در جمله دیگر واقع می شود، به دو نوع دریابد مثلاً: «کتاب» در «کتاب را نوشت» و

«کتاب را صحافی کرد» و «کتاب را خرید» به سه معنی مختلف است. یا مانع در «حرمت لمس اجنبیه الا

مع المانع» و در «بطلان وضو مع المانع» به دو نوع فهمیده می شود. و مثلاً رنگ در اولی مانع نیست

ولی در دومی مانع هست.

توجه شود که این همان تناسب حکم و موضوع است که در باعث فهم عرفی از موضوع می شود. این

تناسب حکم و موضوع از قرائن حالیه است که یا موضوع را در فردی از افراد معین می کند و یا حتی

از معنایی مجازی ظاهر می سازد.